

بسم الله الرحمن الرحيم

داستان حضرت خضر(ع) و موسی(ع) از منظر عرفان

میثم علی بالائی^۱

چکیده :

داستان خضر و موسی (ع) و نکات عرفانی موجود در آن متاسفانه مخفی مانده است و کمتر کسی است که به این داستان به عنوان یک داستان آموزنده به خصوص یک داستان آموزنده عرفانی نگاه کند این داستان یکی از مراحل سیر و سلوک را بیان می کند مرحله ای که در آن مرحله ی یافتن خضر یا راهنماست. محل حضور خضر در مجمع البحرين است یعنی جایی که یک طرفش رو به دنیا است و طرف دیگرش رو به آخرت است. او به هر دو بحر اشراف دارد. سالک نیز باید، در تاسی به خضر با همان حالت انسانی و مادی که دارد و در این دنیا زندگی می کند. از وجهه معنوی رو به خدا باشد.

خضر در مجمع البحرين دست شما را می گیرد ولی با شما شرط می کند که اگر می خواهی دنبال من بیایی و تعلیم بگیری. نباید به من ایراد بگیری و اعتراضی بکنی. او به ما می آموزد که آنچه را که ما در ظاهر می بینیم، باطنی دارد که به آن علم نداریم. اگر خضر کشتی ئی را سوراخ و معیوب می کند. این بهتر از سلامت ظاهری است که ما می پسندیم:

گر خضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست

کلمات کلیدی :

مراحل سیر و سلوک ، تاثیر راهنما در سیر و سلوک ، بحر النهرین

^۱ کارشناس ارشد عرفان اسلامی و عضو باشگاه پژوهشگران جوان دانشگاه آزاد اسلامی

مقدمه:

از دو کتاب الهی در قرآن مجید نام برده شده که عبارتند از تورات و انجیل، و البته بجز این دو، قرآن درباره صحف حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام می فرماید انّ هذا لفي الصّحف الاولى صحف ابراهیم و موسی اینها در مکتوبات و نوشتجات پیشینیان، گفته های ابراهیم و موسی، آمده است. اما از حضرت ابراهیم نوشته مدوّتی به ما نرسیده است جز سخنانی که انبیای بعد از قول وی فرمودند. در خود قرآن مجید ایرادهایی بر این دو کتاب گرفته شده که حاکی از آن است که تورات و انجیل در انقلابات و حوادث روزگار مخدوش شدند.

در انجیل احکام شرعی بسیار اندکی ذکر شده است. چنان که در فرمایشات خود حضرت عیسی(ع) نیز هست که فرود (گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم ۲. از این رو احکام فقهی انجیل در مقایسه با تورات بسیار اندک می باشد و با اینکه هر دو کتاب تورات و انجیل متحمل تحریفاتی شده است. ولی من همواره توصیه کرده ام که آنها را باید بخوانیم. لا اقل به عنوان مقایسه با قرآن مجید و سپس متوجّه می شویم که در آنها بیشتر به شرح حال و سیره انبیا پرداخته شده و به خصوص انجیل مثل سیره های نبوی می باشد. البته در قرآن هم داستان وجود دارد. از جمله همین داستان های مندرج در سوره کهف که هم اکنون درباره اش بحث می کنیم ولی روش قرآن در بیان داستان همانطور که فرموده: نحن نقص عليك احسن القصص ۳ می باشد. بعضی مفسران این عبارات شریف را احسن القصص می خوانند و می گویند یعنی بهترین قصه ها. ولی قصه ای که خداوند بگوید بهتری و بدتری ندارد همه داستانهایی که خداوند در قرآن بیان نموده خوب و احسن است.

(۱) سوره اعلی آیات ۱۸-۱۹

(۲) انجیل متی ۵-۱۷

به علاوه در سوره قصص همه ی سوره درباره یک قصه است بنا براین نمی شود گفت یک قصه اش بهتر از دیگری است. قصص جمع کلمه قصه است یعنی قصه ها ولی قصص به معنای قصه گفتن است. لذا در این آیه می فرماید به بهترین نحو برای تو می خواهیم قصه بگوییم، بهترین هم به اعتبار ماست. زیرا به اعتبار خداوند که همه چیز نیک است، خداوند از این قصه می خواهد برایمان بهترین نتیجه را بگیرد.

چنانچه داستانهایی را که در قرآن آمده با داستانهایی که در تورات و انجیل بیان شده است. مقایسه کنیم پی می بریم که داستانهایی قرآن موجز و خلاصه است و خداوند زبده و عصاره ی معنوی هر قصه را ذکر فرموده به این معنا که منظور از بیان داستان در قرآن. صرف قصه پردازی نبوده بلکه مقصود ایجاد یک توجه باطنی و تذکر معنوی بوده است. در صورتی که در تورات و انجیل موجود که فعلا هست عمده آن قصه است و آن هم با تفصیل و شرح. تردیدی نیست که در تورات بسیاری از احکام شریعت حضرت موسی (ع) بیان شده است و بعدا کتاب های دیگری هم در شریعت یهود نوشته شد من جمله تلمود که جامع احکام یهود است.

اما اگر تمام فرمایشات حضرت موسی و عیسی در تورات و انجیل ذکر شده بود خیلی خوب بود ولی متأسفانه بسیاری از بیانات آن بزرگواران را حذف یا تحریف نموده اند و از این حیث هم قرآن بر آنها مقدم است قرآن تنها کتاب الهی است ه در آن همه ی احکام و دستورات خداوند و تمام برنامه ی تربیتی پیغمبر (ص) ذکر شده است و از هر گونه حذف یا تحریفی محفوظ و مصون مانده است. البته یهود بدان نحو که ما درباره قرآن قائلیم که عین کلام الهی است درباره تورات معتقد نیستند بلکه می گویند الهی است بدین معنی که حاوی اقوال پیامبرشان می باشد چنانکه سیحیان می گویند اناجیل را نویسندگان بشری نوشته اند ولی آنها ملهم به الهام روح القدس بوده اند

در تورات بسیاری از احکام دچار تحریف شدند به این دلیل که تورات مثل قرآن کتاب مدون و مکتوب در دسترس همه مردم نبود بلکه احبار و روحانیون یهود تورات را نزد خودشان مخفی نگه می داشتند و چنانچه سایر یهودیان سؤالاتی داشتند از آنجا که این کتاب در دستشان نبود به بزرگان و علمای قوم یهود مراجعه می کردند، البته این امری طبیعی است ولی این سؤال و جواب ها کاملاً منطبق با واقعیت و حقیقت

نبود. خیلی از احکام را علما به اقتضای میل و سلیقه ی خود عوض می کردند. بدین ترتیب عملاً این کتاب مقدس آسمانی در انحصار یک عده خاصی قرار گرفته بود و دیگران نیز نامحرم محسوب می شدند لذا پس از حملاتی که به یهود شد و حوادثی که برایشان پیش آمد به تورات هم لطمه های بسیار وارد شد ولی بعد ها مجالی پیدا کردند که تورات را جمع آوری و تنظیم کنند.

یکی از نمونه های اعمال سلیقه احبار و بزرگان قوم یهود در مفاد تورات، این بود که وقتی یکی از اعیان و اشرافشان عملی را بر خلاف دستورات و احکام تورات مرتکب می شد، نسبت به مجازاتش تخفیف قائل می شدند و گاه اصلاً حکم مربوطه را عوض می کردند. مثلاً منقول است زن و مردی از اشراف یهود که هر دو محصن هم بودند مرتکب جرم ناموسی شده بودند و چون احبار یهود مایل نبودند مجازات سنگین سنگسار که در تورات برای این جرم ذکر شده بود در مورد آن زن و مرد اجرا کنند و از طرفی هم نمی خواستند با عدم اجرای دستورات تورات برای خودشان ظاهراً بدنامی بخرند. گفتند که ما اهل مدینه هستیم پس باید تابع حکومت مدینه باشیم. از محمد پرسیم که در واقع حاکم مدینه است و هر چه او گفت اجرا کنیم. آنها تصور می کردند که حضرت محمد (ص) مصلحت اندیشی کند و مجرمان را رها سازد. لذا آمدند و از پیغمبر (ص) پرسیدند. در این هنگام آیاتی از سوره ی مبارکه مائده در این خصوص آیاتی از سوره ی مبارکه مائده در این خصوص بر آن حضرت نازل شد^۱. پیغمبر فرمود که خداوند برای شما کتاب تورات را فرستاده و در این مورد حکم سنگسار کردن را مقرر فرموده است^۲ و شما هم باید مطابق آن رفتار کنید. ولی از آنجا که دانشمندان یهود این حکم را مخفی کرده بودند آن را اظهار نمی نمودند. لذا به این حکم راضی نشدند. در این اثنا به حضرت محمد (ص) وحی شد که میان خود و آنها عبدالله بن صوری را که یکی از احبار و معتمدین یهود بود حکم قرار بده. حضرت ابن صوری را خواستند و به او فرمودند که من تو را به خداوند و موسی (ع) و تورات قسم می دهم که بگویی آیا در کتاب تورات، خداوند حکم سنگسار را بر محصن مقرر نموده است یا نه؟ ابن صوری عرض کرد: آری. و به خدا قسم که اگر مرا به خداوند و موسی و تورات او قسم نمی دادی این موضوع را بیان نمی کردم و این حکم را مخفی نگه می داشتم. پس از این ماجرا یهودیان به ابن صوری معترض شدند که چرا حکم تورات را آشکار کردی و او گفت محمّد مرا قسم

۱- سوره مائده آیات ۴۱-۵۰: یا ایها الرسول لا یحزنک الذین.....

۲- موضوع سنگسار یا رجم محصن در تورات، سفر تننیه، باب ۲۲ ذکر شده است.

داد و اگر ترس از این نبود که اگر دروغ بگویم خداوند مرا هلاک کند، اعتراف نمی کردم. ۱

این ماجرا از جمله امور پنهانی بود که آشکار شد. پنهان های دیگری هم بود که آنها آشکار نکردند. از جمله همین سه قصه اصحاب کهف، موسی و خضر علیهما السلام و ذوالقرنین که در سوره کهف مندرج است و علمای یهودی و نصاری از آن خبر داشتند ولی مردم نمی دانستند و مثل اسرار دیگر مخفی بود. بنابر قول مفسران دلیل نزول سوره ی کهف این بود که کفار قریش چند تن را نزد علمای یهود و نصاری فرستادند تا از آنها سئوالاتی را بیاموزند که حضرت محمد(ص) نتواند پاسخگو باشد و به این ترتیب پیغمبر را امتحان کنند که آیا آن حضرت این اخبار و مطالبی را که می فرماید از جانب خداوند است. یا دیگران به او یاد می دهند. آنها گفتند از محمد پرسید که قصه اصحاب کهف و قصه موسی و کسی که قرار شد او را پیروی کند و قصه ی آن که در مشرق و مغرب عالم گردش کرد چیست؟ اگر مطابق آنچه که ما می دانی، جواب داد معلوم می شود، ادعایش صحیح است و خداوند به او می آموزد چون ما به کسی اسرار این قصه ها را نمی گوئیم. البته مشهور است که چهل روز وحی نیامد و بالاخره پس از چهل روز آیات سوره ی کهف نازل شد و پیامبر هر سه قصه را برای مردم آشکار کردند و گفتند.

نکته ای که در این موضوع، از همان ابتدا نظر ما را جلب می کند این است که قصه های دیگری هم موجود بود ولی چرا احبار یهود و علمای نصاری این قصه ها را مخفی کردند؟ شاید دلیلش این بود که هر کدام از این قصه ها خصوصیتی داشت که افشای آن ممکن بود موجب بشود که یهودی ها یا مسیحی ها بر رهبران دینی شان ایراد بگیرند و اعتراض کنند.

۱- بعد از این ماجرا، عبدالله بن صوريا سؤالاتی از حضرت رسول اکرم کرد و آن حضرت به وی پاسخ دادند. ابن صوريا پس از شنیدن جواب سؤوالهای خویش به پیامبری آن حضرت گواهی داد و اسلام آورد بلافاصله پس از این واقعه با اینکه علمای یهود قبلاً به علم و دانش او اعتراف کرده بودند گفتند ابن صوريا را هم محمد خریده است و گفتند که دیگر مورد اعتماد ما نیست.

در داستان اصحاب کهف چند تن از جوانان درباری که موحد بودند، به دلیل اینکه در زمان پادشاه ظالمی می زیستند، جرات نداشتند اظهار عقیده کنند. از طرفی گاهی آن ها را مجبور می کردند بر خلاف اعتقادشان رفتار کنند و آنها نمی دانستند چه کنند، لذا از دربار فرار کردند و جاه و مقام دستگاه حکومتی را در راه خدا ترک کردند. این داستان موجب اعتراض مردم به رهبران مسیحی یا یهودی می شد که در آن وقت، تابع حکومت جائر و ظالم شده بودند. آنها می گفتند اگر درست آن است که اصحاب کهف کردند، شما چرا به خلاف آنها رفتار می کنید؟ از حیث عرفانی داستان اصحاب کهف نشان می دهد که اگر در محیطی بودید که به دلیل پرستش خداوند بیم جانتان می رفت، باید یا از جان خود صرف نظر کنید و یا اینکه از آنجا مهاجرت کنید-چنانکه پیامبر(ص) و

مهاجرین مسلمان جنین کردند سولی به هیچ وجه غیر خدا را نباید پرستید. این مهاجرت از نفس، مرحله ی اوّل سلوک الی الله است.

داستان موسی و خضر حاکی از مرحله ی بعدی سلوک است. این مرحله، مرحله ی یافتن خضر یا راهنماست. محل، حضور خضر در مجمع البحرين است یعنی جایی که یک طرفش رو به دنیا است و طرف دیگرش رو به آخرت است. او به هر دو بحر اشراف دارد. سالک نیز باید، در تاسی به ضرر با همان حالت انسانی و مادی ئی که دارد و در این دنیا زندگی می کند، از وجهه معنوی رو به خدا باشد.

خضر در مجمع البحرين دست شما را می گیرد ولی با شما شرط می کند که اگر می خواهی دنبال من بیایی و تعلیم بگیری، نباید به من ایراد بگیری و اعتراضی بکنی. او به ما می آموزد که آنچه را که ما در ظاهر می بینیم، باطنی دارد که به آن علم نداریم. اگر خضر کشتی ئی را سوراخ و معیوب می کند، این بهتر از سلامت ظاهری است که ما می پسندیم:

در این داستان خداوند نشان داده است که موسی هم از پیش خود موسی نشد و با اینکه دارای شریعت و رسالت بود ولی او را نزد کسی فرستاد و تربیتش کرد تا به آن مقامات عالیہ نایل گردد. البتہ خضر در دنیا کاری جز تربیت سلک الی الله ندارد. این داستان حاکی از آن است که شریعت و طریقت هر دو باید با هم باشد. خداوند خطاب به پیغمبر ما هم فرمود: اِنَّمَا انت منذر و لکل قوم هاد ۱.

تو اکنون انذار می کنی، هر یک از اقوام بعدی هم هدایت کننده ای خواهند داشت. در زمان پیغمبر، خود ایشان آن سمت هدایت کننده را هم علاوه بر سمت انذار داشت. چنانکه پس از آن برگوار ائمه هدی اینست را داشتند. ۲.

اما احکام یهود آنقدر خشن و سخت بد و آنچنان به شریعت به صورت ظاهری و قشری توجّه می کردند که از طریقت یعنی از معنا و روح احکام الهی غافل بودند این قصّه نشان دهنده این بود که بالاتر از این شریعتی که شما انجام می دهید، طریقتی هم هست، یعنی موسی هم مربّی دارد. مربّی معنوی موسیر هبر طریقت است. یهودی ها نمی خواستند این را مردم بفهمند برای اینکه در آن صورت به حیثیت خودشان لطمه می خورد و صدق فرمایشات حضرت مسیح (ع) هم درباره اقوال و کردارشان - که صرفا مبتنی بر قشریت و ظاهر پرستی دینی و به اصطلاح، شریعت بدون روح طریقت بود - معلوم می شد.

ذوالقرنین هم به همین گونه بود. او هم خدمت هایی به امر الهی به مردم کرده بود، از قبیل اینکه بر ایشان سدّی در مقابل نفوذ قوم یاجوج و ماجوج ساخته بود. وی خودش همیشه در حال زحمت و حرکت بود. این رفتار خادمانه ممکن بود مستمسک مردم قرار بگیرد و به رهبران دینی خود اعتراض کنند که چرا آنها نیز چنین رفتار نمی کنند و خدمت به خلق الله را وجهه همّت قرار نمی دهند. اما از جهت عرفانی، داستان ذوالقرنین حاکی از مرتبه سوم سلوک است که خداوند ولیّ خود را سلطه و ولایت تکوینی می بخشد. چنانکه ذوالقرنین را متمکّن و مسلّط بر شرق و غرب عالم ساخت و او را از شرق به غرب و از غرب به شرق می برد و راهها را یادش می داد. در قرآن مجید می فرماید: اِنَّ مَکْنَاهُ فِی الرُّضِّ وَ آتِیْنَاهُ مِنْ

کلّ شیء سببا فاتبع سببا ۱. ما به ذوالقرنین در روی زمین تکن و قدرت دادیم و وسیله و سبب تصرف در آن را به او دادیم و او آن را دنبال کرد و بدان طریقی که خداوند گفت، رفت.

این است که این سه داستان را از مردم مخفی نگه می داشتند و همین سه داستان را پیغمبر اکرم برای مردم آشکار کرد. الان هم در کتاب مقدّس که موجود است هیچ کدام از این داستان ها مندرج نیست. ولی داستان اصحاب کهف در دیگر منابع مسیحینقل شده است. البته اینکه این داستان ها را مخفی می کردند عمدتا یک جهت مصلحت اندیشی داشت. آنها خصوصا علمای یهود، مصلحت را بر اجرا و ابلاغ حکم الهی مقدم می داشتند. آن هم مصلحت خودشان نه مصلحت قوم یهود را. یعنی تفوّق و قدرت خودشان را بر مردم نظر داشتند زیرا اگر مصلحت قوم یهود را در نظر می گرفتند چه بسا این حملات و گرفتاری ها مثلا برای قوم یهود پیدا نمی شد.

با این حال چنانکه قبلا گفته شد، همین تورات و انجیل فعلی مورد احترام مسلمین است برای اینکه اولاً به نام پیغمبران مورد قبول ماست. ثانياً آن ها را کسانی نوشته اند که مورد اعتماد پیغمبر زمان خود بودند و البته خودشان هم مدّعی نبودند که ما ز جانب خدا سخن می گوئیم یا از جانب خدا می نویسیم و این عبارات را خدا عینا مثلا به عیسی (ع) نازل کرده است. چرا که اصولا معلوم است که این ها داستانهای منقول است. در اینجا از میان این سه داستان به داستان موسی و خضر با تفصیل بیشتری می پردازیم. از آیاتی که در قرآن هست و در آن دقیقا لزوم سلوک و شرایطش را ذکر فرموده، آیات مربوط به داستان حضرت موسی و آن شخصی -عبا من عبادنا است که به نظر مفسّران خضر است. مورد اجماع همه ی مسلمان ها است که در قرآن یک (واو) نباید پس و پیش بشود. خیلی آیات هست که اگر (واو) را بردارید ظاهرا در ترجمه فرقی نمی کند یا اگر (واو) را بردارید (ف) بگذارید. مختصری ممکن است فرق کند ولی مع ذلک همین قدر هم هیچ کس اجازه ندارد و اگر کسی چنین بکند، خواسته یا نا خواسته دشمنی با اسلام کرده است بنابراین در

ای داستانها و در هر جای دیگر قرآن روی هر کلمه و حرفش باید حساب کرد. چرا هیچ یک عیس و بیهوده نیست .

۱-سوره ی کھف آیات ۸۴-۸۵

نتیجه گیری :

در این داستان خداوند نشان داده است که موسی هم از پیش خود موسی نشد و با اینکه دارای شریعت و رسالت بود ولی او را نزد کسی فرستاد و تربیتش کرد تا به آن مقامات عالیہ نایل گردد. البتہ خضر در دنیا کاری جز تربیت سلک الی الله ندارد. این داستان حاکی از آن است که شریعت و طریقت هر دو باید با هم باشد.

مع ذلک بعضی ها مثل علمای یهود رفتار می کنند و به دلایلی نمی خواهند حقیقت عرفانی این داستان را آنگونه که هست بیان کنند و لذا نکات معنوی و سلوکی را که در این داستان بسیار مهم وجود دارد، بی اهمیت جلوه می دهند و از آن می گذرنند. در این مقاله سعی کرده ام با توجه به منبع مختلف این داستان را بررسی کنم و نکات عرفانی این داستان را بازگو نمایم امیدوارم که مورد توجه شما خواننده گرامی قرار بگیرد.

منابع :

۱-قرآن مجید

۲- مثنوی معنوی تصحیح توفیق سبحانی، تهران روزنه، ۱۳۷۸ دفتر اول،

۳-کتاب تورات

۴-بیان السعاده گنابادی